

علیه شبه‌مارکسیسم / رایا دونایفسکایا / ترجمه نوید قیداری

توسط نقد اقتصاد سیاسی • 16/09/2013

/ بازگویی برخی از اصول اساسی مارکسیسم علیه شبه‌مارکسیسم /

مقدمه‌ی ویراستار: این متن، برگزیده‌های از بحث و جدلی است که دونایفسکایا در سال 1943 در برابر جو کارتر (Joe Carter) نظریه‌پرداز برجسته‌ی حزب کارگر [ایالات متحده] درباره‌ی مفهوم مارکسی «تولید برای تولید» سرمایه‌داری نوشت. «بازگویی برخی از اصول اساسی مارکسیسم علیه مبتذلسازی کارتر» (14 نوامبر 1943) در مارس 1944 در یک اعلامیه‌ی استتسیلی حزب کارگر به چاپ رسید و از مقاله‌ی «تولید برای تولید» نوشته‌ی ج. ر. جانسون (C. L. R. James) که موضوع مجادلات درون حزب کارگر شده بود، دفاع کرد. (نک: مجموعه آثار دونایفسکایا، صص. 225-240). متن کامل مقاله‌ی دونایفسکایا را میتوان در مجموعه آثار دونایفسکایا، صص 167 تا 191 پیدا کرد.* شماره صفحه‌ی ارجاعات به جانسون و کارتر در متن ذکر شده است. دونایفسکایا شماره صفحه‌ی ارجاعات به جلد یکم و سوم سرمایه‌ی نسخه‌ی کر (Kerr editions 1906-1909) را در پانویس ثبت کرده است. به دنبال آن، شماره صفحه‌ی ارجاعات به نسخه‌ی Vintage Books editions (1977-1981) افزوده شده است.**



شی‌انگاری مردم و بتوارگی کالاها

وقتی رفیق جانسون گفت که در سرمایه‌داری، ماشینها انسان را استثمار میکنند رفیق کارتر به شدت جا خورد. «پس سرمایه‌داری شیئی مادی است که کار را استثمار میکند» (ص. 13). کارتر به جای تحلیل فرایند کار در سرمایه‌داری و کشف چگونگی تبدیل اشیاء مادی به نیروی استثمارگر، جانسون را متهم کرد که به دام بتوارگی کالاها افتاده است و به طرز غیرواقعی به او تذکر داد که از نظر مارکسیستها، سرمایه نه یک شیء، بلکه مناسبات اجتماعی تولید است که به وسیله‌ی اشیاء برقرار میگردد. اما کارتر در نمی‌یابد به سبب آنچه که مارکس «تضاد میان شخصانگاری ابرها و بازنمایی افراد توسط اشیاء» مینامید، اشیاء یا همان وسایل تولید به مناسبات اجتماعی یا همان سرمایه تبدیل شده‌اند.¹

نقد تولید سرمایه‌داری، نقطه‌ی کانونی تحلیل مارکس از جامعه‌ی سرمایه‌داری است. ایندولوژی برآمده از این شیوه‌ی تاریخی تولید در لفاف رابطهی کژدبسیه‌ی کار زنده و کار مرده پوشانده میشود. مارکس خاطر نشان می‌سازد که این رابطهی ساده و سراسر است - سرمایه از نیروی کار استفاده میکند - تجلی «شخصانگاری اشیاء و شی‌انگاری انسانها» است.² بدین معنا وسایل تولید با تبدیل شدن به سرمایه، به منزله‌ی سرمایه‌داران شخصانگاشته و کارگران نیز در همان حین شی‌انگاشته میشوند. به این معنا که نیروی کارشان به صورت داراییهای دیگران ابره میگردد.

نقد مارکس بر جامعه‌ی سرمایه‌داری در درجه‌ی نخست بر رابطهی وارونه میان کار زنده و کار مرده در محل تولید مکی است. این نقد به سطح جامعه (بازار) نیز تعمیم مییابد. در آنجا نیز مناسبات میان مردم «به شکل و همآلود مناسبات میان اشیاء» نمودار میگردد.³ این رابطه همان بتوارگی کالاهاست. رفیق کارتر این امر را درمییابد اما مناسبات وارونه‌ی کار زنده و کار مرده را نمی‌بیند. دریغ از حتی یک خط در تئورپردازی رفیق کارتر درباره‌ی مناسباتی که بدون آن، اقتصاد سیاسی مارکس بی‌اثر میشود. او با مسامحه هر دو تز مارکس را خراب میکند. اگر کارتر طرح مارکس را برای جلد یکم [سرمایه] به خاطر می‌سپرد، این موضوع بر او آشکار میشد.

در بخش **یکم** جلد **یکم** سرمایه، مارکس به ثروت سرمایه‌داری، آنگونه که به نظر میرسد میپردازد: [ثروت] تظاهر میکند که «انبوهی عظیمی از کالاهاست.»⁴ از آنجا که مارکس در این مرحله تنها با امور ظاهری یا به قول خودش با پدیدارهای سرمایه‌داری سر و کار دارد، به تحلیل مناسبات طبقاتی در سرمایه‌داری نمیپردازد. در اینجا سرمایه‌دار ما هنوز آقای کیفول است که یک کالا یعنی نیروی کار را خریداری کرده. به همین خاطر مارکس در بخش «بتوارگی کالاها» به جای «مناسبات سرمایه‌داری» از واژگانی چون «مناسبات اجتماعی» یا «رابطهی شخصی» استفاده میکند. پس در بازار یعنی آنجایی که «آزادی، برابری، مالکیت و بنّام»⁵ حاکمند، در آنجایی که پیوند اصلی میان انسانها مبادله است، مناسبات اجتماعی انسانها به مثابهی مناسبات اشیا ظاهر میشوند. تا زمانی که آقای کیفول بازار را ترک نکرده و به کارخانه نرفته است، مارکس نیز با **درایت فراوان** دست به تحلیل مناسبات طبقاتی نمیزند. در کارخانه است که سرمایهی این آقا میتواند گسترش یابد و او به سرمایه‌داری واقعی تبدیل میشود. در اینجا است که مناسبات طبقاتی آفریده میشوند.

مارکس در پی تجزیه و تحلیل شیوهی تولید سرمایه‌داری است. اکنون که کارگر در **کارخانه** است، مناسبات اجتماعی هم به **مناسبات تولید** تبدیل می‌شوند. به موجب این واقعیت، مناسبات میان کارگر و کارفرما بسیار روشن و شفاف است و هرگز ظاهر و هم‌آلود مناسبات اشیا را به خود نمیگیرد. کاملاً برعکس، در اینجا کارگر در مورد توانایی سرمایه‌دار غلو میکند. کارگر به جای آنکه علت گرفتاریاش را در شیوهی تولیدی بازیابد که سرمایه‌دار نمایندگی آن است، اینچنین میپندارد که سرمایه‌دار به تنهایی مسئول تمامی بدبختیهای اوست. در اینجا کارگر به اشیا شخصیت میبخشد: وسایل تولیدی که به منزلهی سرمایه مورد استفاده قرار میگیرند، به سرمایه‌دار تبدیل میشوند. ما در اینجا با آن چیزی روبرویم که مارکس «شخصانگاری اشیا و شیء‌انگاری مردم» مینامیدش. مارکس بر نمایان کردن «شیء‌انگاری مردم» تأکید زیادی داشت، زیرا لب کلام نقدش از اقتصاد سیاسی «شیء‌انگاری مردم» بود. او این امر را خیلی پیشتر دریافته بود. مارکس جوان در سال **1844** مینویسد: «هنگامی که کسی از مالکیت خصوصی دم میزند به چیزی بیرون از انسان میانددیشد. اما هنگام سخن گفتن از کار باید بلافاصله به خود انسان پردازیم. این صورتبندی جدید از مسأله، راه حل آن را نیز در بر میگیرد.»

تولید به اضافهی توزیع، یا «تولید به منزلهی کلیت»؟

کارتر کشف کرده که «جانسون با تردستی، از مفهوم سرمایه‌داری به مفهوم «فرایند محض» تولید سرمایه‌داری رسیده است. اما نمیتوان با هیچ معجزهی خارق‌العادهای سرمایه‌داری را به «فرایند محض تولید» فروکاست» (ص. 14). تنورسین ما مشتاق است نشانمان دهد که نبض زندگی را در دست دارد نه **منطق** هگل را. او دوست دارد مخالفتش با «تردستیهای جانسون» را به نمایش بگذارد. از اینرو میان درک خویش از «فرایند محض تولید» با درک جانسون تمایز میگذارد:

«بدون توزیع اجتماعی اولیهی عوامل مادی تولید، بدون فرایند اولیهی گردش که طی آن محصولات به فروش میرسند و سود دوباره به صورت سرمایه درمیآید، فرایند بیواسطهی تولید، انتزاعی بیمعنا و مطلقاً غیرممکن است.» (ص. 15)

بدون شک مارکس چه در رابطه با توزیع وسایل مصرفی و چه در رابطه با توزیع عناصر تولید تأکید داشت که تولید همان عامل تعیینکنندهای است که نوع مشخصی از توزیع از آن ناشی میشود. او علیه کسانی که یا توزیع یا تصرف را عاملی تعیینکننده میپنداشتند، جدالی پرطول و تفصیلی به راه انداخت. او حتی ثابت کرد که تاراج روسیه توسط مغولها، به نحو منطقی ناشی از **شیوهی تولید** مغولی بوده است.⁶

به همین ترتیب، در رابطه با توزیع اجتماعی یا گردش سرمایهی انباشته، مارکس به همین اندازه پافشاری میکرد که چه چیز عامل تعیینکننده و چه چیز تابع است. بگذارید به مارکس رجوع کنیم. عنوان فرعی جلد **یکم** سرمایه «فرایند تولید سرمایه‌داری»، جلد **دوم** «فرایند گردش سرمایه‌داری» و جلد **سوم** «فرایند تولید سرمایه‌داری به منزلهی یک کلیت» است. واضح است که در اینجا، سرمایه‌داری فرایند تولید به اضافهی فرایند توزیع نیست، آن هم به نحوی که اهمیت هر دو حرکت در تکامل جامعهی سرمایه‌داری به یک اندازه باشد. بلکه لبّ تحلیل سرمایه‌داری عبارت است از فرایند تولید سرمایه به **منزلهی یک کلیت**. زیرا گردش یا توزیع اجتماعی صرفاً روی دیگر سکهی تولید است.

مارکس میگوید که جلد **سوم** سرمایه به این موضوع میپردازد: «**حرکات تولید سرمایه‌داری به منزلهی یک کلیت** ... [حرکاتی که] قدم به قدم به شکلی در سطح جامعه میرسند که در فعل و انفعالات متقابلشان، در رقابت و در آگاهی متداول عوامل انسانی این فرایند پدیدار میگردد.»⁷

کارتر همواره در این نقطه باز میایستد. اما ما از این [جلد] میآموزیم که کالاها نه بر اساس ارزش بلکه بر اساس قیمت تولید به فروش میرسند. ما می‌آموزیم که ارزش اضافی امری انتزاعی یا کار [اضافی] پرداخت نشدهی منجمد نیست بلکه ارزش اضافی، شکل مشخص سود، اجاره‌بها و بهره را داراست. سرمایه صرفاً مناسبات اجتماعی تولید نیست، بلکه از شکل تجسّدیافتهی پول-سرمایه برخوردار است. ما از این جلد نه تنها نقش بستانکاری را در مییابیم، بلکه در مورد قمار و کلاهبرداری نیز آگاهی به دست میآوریم.

نتیجهی مهمی که از فراگرفتن همهی این واقعیات زندگی حاصل میشود چیست؟ مارکس برای دریافتن علت واقعی بحران، بایستی از «معاملات قلابی

و سفته‌بازیهای مطلوب نظام اعتباری» یک انتزاع میساخت.⁸ ما نیز برای تعیین علتی که تولید سرمایه‌داری را به فنا میدهد، به قانون حاکم بر تولید باز میگردیم: قانون ارزش و بنابراین قانون ارزش اضافی.

«هنگامی که سرمایه ثابت به کار گرفته شده توسط یک کارگر، به میزان ده برابر افزایش یابد، برای تولید نرخ سودی به همان اندازه‌ی [پیشین]، باید کار اضافه نیز به میزان ده برابر بیشتر شود. به زودی حتی اگر همهی زمان کار و در نهایت کل 24 ساعت یک روز به سرمایه اختصاص یابد [برای حفظ نرخ سود] کفایت نخواهد کرد.»⁹

بدینسان مارکس ما را به عقب باز میگرداند و در فرایند محض تولید و کالای اعظم یعنی نیروی کار «محصور» میکند.

در قیاس با مارکس، کارتر هرگز از سطح ظاهری جامعه جدا نمیشود؛ حتی اگر به خیال خودش به اندرونی تولید راه یافته باشد: «... شاید نتوان حضور فیزیکی سرمایه‌دار را در فرایند بیواسطه‌ی تولید کالاها بازیافت. اما در این موارد آنان توسط مدیران، سرکارگران و غیره نمایندگی میشوند.» (ص. 14) احتمالاً او می‌خواهد به جانسون بیاموزد که اگر چه «سرمایه‌داران حضور ندارند» اما مدیران و سرکارگرا و غیره نماینده‌ی آنانند!

ارزش و سود

نمود و ذات در صورت‌بندی فکری کارتر همواره همانند هستند. قصور کارتر در درک نقل قول صفحه‌ی 1028-1029 [1022] از جلد سوم سرمایه مثال خوبی است. بگذارید ساختار فصل «شرایط تولید و توزیع» را که نقل قول در آن یافت میشود، بررسی کنیم. مارکس در ابتدا نشان میدهد که شرایط توزیع چگونه بر «ذهنیت متداول» آشکار میشود¹⁰ و سپس «تحلیل علمی»¹¹ را رویاروی آن قرار میدهد. او بخش مربوط به شرایط توزیع را با این نتیجه‌گیری کامل میکند که شرایط توزیع «صرفاً تجلی شرایط تولیدی است که به لحاظ تاریخی تعیین شده است».¹²

متعاقباً مارکس بدون آنکه روش مواجهه‌ی خود را مجدداً بازگو کند، به نمود شرایط تولید در ذهنیت متداول باز می‌گردد: «سود رابطهای است که بر بازتولید حکم میراند.»¹³ مارکس می‌گوید: «سود در اینجا همچون عامل اصلی خود تولید، و نه توزیع تولید ظاهر میشود.»¹⁴ او با گفتن [این گزاره] مفهوم ذهنیت متداول را تجزیه و تحلیل میکند. اما می‌افزاید که این [ذهنیت] به هیچ وجه صادق نیست. از نظر ذهنیت علمی، سود «در درجه‌ی نخست از تکامل سرمایه به منزله‌ی ارزشی خودگستر و آفریننده‌ی ارزش اضافی ناشی میشود.»

کارتر هیچ کدام از اینها را نمی‌بیند و اطمینان دارد که نقل قول را خارج از زمینه به کار نبرده است. او با نقل «شواهدی مؤثر» از تحلیل مارکس بر دلنگرانیهای ریکاردو، نظر خویش را «به اثبات میرساند»: «نرخ سود یعنی اصل محرک تولید سرمایه‌داری» در حال کاهش است. کارتر باز هم نقل قولی اشتباهی را برگرفته است. او میتوانست چند خط پایینتر این [جمله] را بخواند که این قسم خصلتیابی سود ناشی از «نظرگاهی بورژوایی محصور در مرزهای درکی سرمایه‌داری» است.¹⁵

از قضا مارکس تئوری قانون رشد نزولی نرخ سود را اینگونه توضیح داده است: «بنابراین سقوط نرخ سود بیانگر کاهش نسبت خود ارزش اضافه به کل سرمایه است».¹⁶ اقتصاددانان بورژوا از این قانون سر در نمی‌آورند. آنان فقط با تجلی این قانون، یعنی با شیوه‌های که قانون خود را اظهار میدارد آشنا هستند، یعنی با رشد نزولی نرخ سود. ریکاردو نشان میدهد که به نحو «ابهام‌آمیزی احساس میکند» که «چیزی عمیقتر» از رشد نزولی نرخ سود در خود زوال نهفته است و مارکس اهمیت نگرانی اقتصاددان بورژوا را از بابت این قانون تشخیص میدهد. این «چیز عمیقتر» ترس از آن است که مبدا شیوه‌ی تولید بورژوایی نه مطلق، بلکه فقط شیوه‌های تاریخاً گذرا از تولید اجتماعی باشد. مارکس نمیتوانست این امر را با نطقی دربارهی تکامل تاریخی کار (Labour) به اقتصاددان بورژوا ثابت کند. اما از آنجا که نظرگاهی مشابه «به طریقی صرفاً اقتصادی، یعنی از نقطه‌نظر بورژوایی» به مخیله‌ی [ریکاردو] رسید، او نخستین علامتهای فهمیدن را ابراز کرد: سردرگمی و تشویش.

اگر کارتر از «زبان سرمایه‌داران»¹⁷ استفاده نمیکرد، معنای نقل قول صفحه‌ی 1028-1029 [1022] را میفهمید و همچنین دلیل علمی [این امر] را تشخیص میداد که چرا مارکس در جلد یکم زیر بار تجزیه و تحلیل سودها نرفت. او در جلد اول سرمایه‌داری «ناب» را که تمام پدیدارها و اشکال مغشوشش را از تن کنده، تجزیه و تحلیل میکند: «در جلد سوم به محض فهمیدن قوانین ارزش اضافه نشان خواهیم داد هیچ رمز و رازی در نرخ سود نیست. اگر این روند را معکوس کنیم نمیتوانیم نه بر این یک و نه بر آن یک احاطه پیدا کنیم.»¹⁸

رفیق کارتر این روند را معکوس کرده و به همین خاطر نه این یک [ارزش اضافی] و نه آن یک [رشد نزولی نرخ سود] را نفهمیده است. او اگر بخواهد میتواند تکرار کند که میزان تولید را سودی تعیین میکند که سرمایه‌دار میندازد عایدش میشود. (ص. 15) اما من هم برای کمک به او، تأکید میکنم که مارکس چنین زبانی را «زبان سرمایه‌داران» میدانست. نظریه‌پردازی کارتر مبتدلسازی مارکسیسم است. از آنجا که ما در جهانی بورژوایی می‌زییم و با هزاران بند به مفاهیم بورژوایی بسته شده‌ایم، ساده‌اندیشان به راحتی زبان «محصور در مرزهای فاهمی سرمایه‌داری» را میفهمند. به همین خاطر است که شبه‌مارکسیسم، ظاهراً همیشه بامعناتر است.

منبع:

<http://www.marxists.org/archive/dunayevskaya/works/1943/reification.htm>

پانویسها

CAPITAL, I, p. 128; p. 209 .1

ARCHIVES OF MARX-ENGELS, p. 159 [ECONOMIC-PHILOSOPHIC MANUSCRIPTS OF 1844, 2
«Alienated Labor,» Russian edition]

CAPITAL, I, p. 83, p. 165 .3

Ibid., p. 41; p. 127 .4

Ibid., p. 195; p. 280 .5

CRITIQUE OF POLITICAL ECONOMY, p. 288 .6

CAPITAL, III, p. 38; p. 117 .7

Ibid., p. 568; p. 615 .8

Ibid., p. 468; p. 523 .9

Ibid., p. 1022; 1017 .10

Ibid., p. 1023; p. 1018 .11

Ibid., pp. 1028-9; p. 1022 .12

Ibid .13

Ibid .14

Ibid., p. 304; p. 368 .15

Ibid., p. 250; p. 320 .16

Ibid., p. 303, my emphasis; p. 367 .17

CAPITAL, I, p. 239, footnote; p. 209 .18

.*

Raya Dunayevskaya Collection: Marxist Humanism: A Half Century of Its World Development.
WayneStateUniversity Archives of Labor and Urban Affairs. Detroit, Michigan

.**

در صورت‌بندی حزب کارگران سوسیالیست آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی نظامی بود نه سوسیالیستی و نه سرمایه‌داری. مطابق این تئوری، شوروی یک نظام بوروکراتیک اشتراکی به شمار می‌آید. بدین معنی که شوروی دارای یک نظام اقتصادی اشتراکی است که یک طبقه‌ی حاکم از بوروکراتها بر آن حکم می‌راندند. با این همه نظرات سراپا متفاوتی در مورد بوروکراسی اشتراکی وجود داشت: برخی باور داشتند که این نظام مترقی‌تر از

سرمایه‌داری است در حالی که عده‌های دیگر با این نظر مخالف بودند. شماری از اعضا این شیوهی تولید را به منزله‌ی یک پدیده‌ی اجتماعی گذرا در نظر می‌گرفتند اما عده‌های دیگر استدلال می‌کردند که این سیستم می‌تواند به وضعیتی ثابت و ماندگار تبدیل شود.

تا قبل از سال 1940، جو کارتر به اقلیتی تعلق داشت که اتحاد جماهیر شوروی را به هیچ وجه دولتی کارگری نمی‌دانستند. در این دوره او بر این باور بود که به دلیل ضعف طبقه‌ی کارگر، بوروکراسی جای آن را گرفته است. بنابراین بوروکراسی نقشی دوگانه ایفا می‌کرد: بوروکراسی تا جایی که حامی مالکیت ملی بود، نیرویی مترقی؛ و تا جایی که بر مالکیت ملی دست می‌بازید، نیرویی ارتجاعی به شمار می‌آمد. کارتر باور داشت که بوروکراسی صرفاً مبارزه‌ی پرولتاریا علیه بورژوازی را به تأخیر نمی‌اندازد، بلکه یکی از نیروهای اساسی ضدانقلاب است. اکثر اعضای حزب کارگران سوسیالیست، این تز را بر خلاف «دفاع بی‌قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی در برابر تجاوزی امپریالیستی» تشخیص دادند.

سرانجام کارتر و اقلیت پیرو او، به خاطر مخالفت با سیاست دفاع از شوروی، از حزب کارگران سوسیالیست انشعاب زده و حزب کارگر ایالات متحده را در سال 1940 تأسیس کردند. در حین این جابجایی، کارتر تغییری اساسی در نظم و ترتیب استدلال‌هایش به وجود آورد. او در توضیح جایگزینی بوروکراسی به جای نیروی سیاسی کارگران چنین استدلال کرد که اشکال قدرت بورژوازی و پرولتری از بیخ و بن متفاوتند. زیرا طبقه‌ی بورژوا می‌تواند حکمرانی خود را از طریق اقتصاد اعمال کند حال آنکه کارگران برای کسب قدرت اقتصادی، نیازمند حمایت از جانب قدرت سیاسی هستند. طبق فورمول‌بندی جدید کارتر، بوروکراسی نه تنها مالکیت ملی را تهدید نمی‌کرد، بلکه تنها روش ملی‌سازی اقتصاد بود. (م.)

اشتراک‌گذاری این:

